

تاریخ شفاهی مطبوعات ایران

● تاریخ شفاهی مطبوعات (۷) گفتگو با مسعود برزین /
سیدفرید قاسمی، علی دهباشی و با همکاری طوبی ساطعی

تاریخ شفاهی مطبوعات ایران (۷)

گفت و گو با مسعود برزین

سیدفرید قاسمی و علی دهباشی
با همکاری طربی ساطعی

۱۳۱

مطبوعاتیان تاریخسازان مطبوعاتند و دانسته‌هایشان از روی صحنه و پشت صحنه روزنامه‌ها و مجله‌ها، خواندنی، ماندنی و از اهمیت بسیاری برخوردار است.

برای وقوف به زوایای پنهان و نیمه پنهان تاریخ مطبوعات افزون بر منابع مختلف، باید به سراغ دست اندرکاران روزنامه‌ها و مجله‌ها رفت و برای ثبت آنچه که در سینه دارند، با آنان به گفت و گو نشست و یادداشت‌هایشان را مکتوب کرد.

بخارا بر همین بنیاد تصمیم دارد در هر شماره با یکی از مطبوعاتیان به گفت و گو بنشیند و گامی در جهت انتشار تاریخ شفاهی مطبوعات ایران بردارد.

بدیهی است که این صفحات به فرد و یا جریان خاصی بسته و پیوسته نیست و در اختیار همه کسانی است که سالهایی از عمر عزیز خود را در مطبوعات ایران گذرانده‌اند. هر فردی که تصور می‌کند حرفی برای گفتن دارد کافی است نام و نشانی خود را برای ما بفرستد.

۱. «گفت و گو با غلامحسین صالحیار». / بخارا، ش ۱۸، خرداد - تیر ۱۳۸۰، صص ۲۱۷ - ۲۲۳.

۲. «گفت و گو با سیف‌الله وحیدنیا». / بخارا، ش ۱۹، مرداد - شهریور ۱۳۸۰، صص ۲۲۱ - ۲۳۸.

۳. «گفت و گو با نعمت‌الله جهانیانویی». / بخارا، ش ۲۰، مهر - آبان ۱۳۸۰، صص ۱۷۸ - ۱۹۹.

۴. «گفت و گو با ایرج افشار». / بخارا، ش ۲۱ و ۲۲، آذر تا اسفند ۱۳۸۰، صص ۱۸۶ - ۲۱۶.

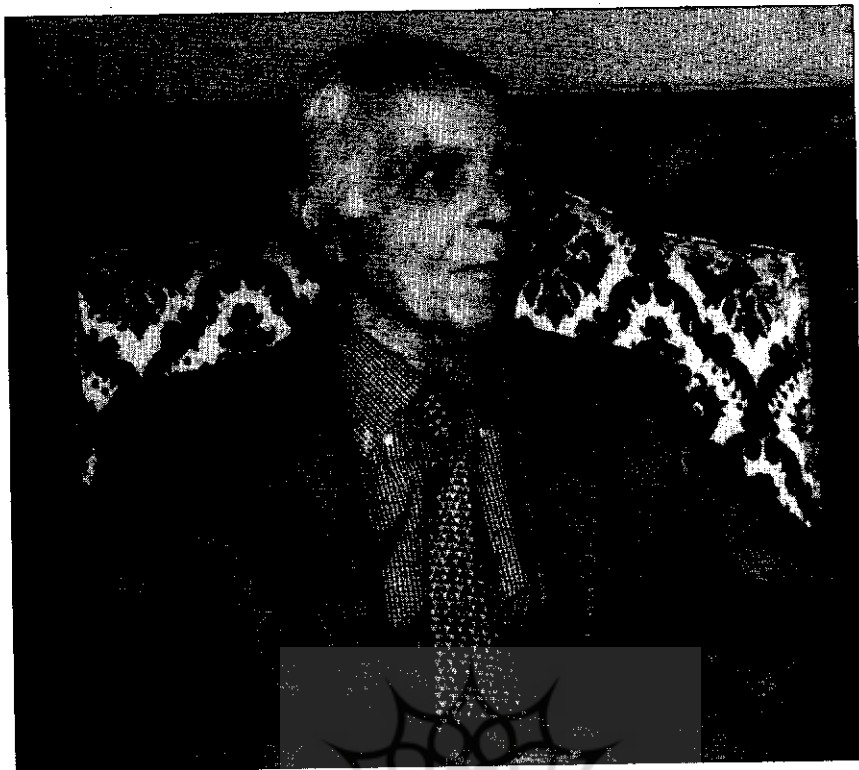
۵. «گفت و گو با محمدعلی سفری». / بخارا، ش ۲۳، فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۱، صص - .

۶. «گفت و گو با خسرو شاهانی». / بخارا، ش ۲۴، خرداد - تیر ۱۳۸۱، صص ۱۴۸ - ۱۷۴.

۷. «گفت و گو با مسعود برزین». / بخارا، ش ۲۵، مرداد - شهریور ۱۳۸۱، صص - .

۸. «گفت و گو با علی بهزادی». / بخارا، ش ۲۶، مهر - آبان ۱۳۸۱، صص - .

۹. «گفت و گو با امیر هوشنگ عسگری». / بخارا، ش ۲۷، آذر - دی ۱۳۸۱، صص - .



● مسعود برزین (عکس از طبری ساطعی)

آقای برزین وسعت کار شما سبب شده که ما سؤالات خود را دسته‌بندی کنیم. بخش اول تحصیلات شماست. لطفاً از سال ۱۲۹۹ سیر تحول زندگی خود را تا پایان تحصیلاتتان بیان کنید.

من مسعود برزین، فرزند ابوالفتح، در سوم آبان ۱۲۹۹ در تهران، و در یک خانواده متوسط متولد شدم. پدرم افسر ارتش بود و به دلیل مأموریت‌هایی که می‌رفت، خانواده هم همیشه در شهرهای مختلف همراه او بود. بنابراین من در همدان، کرمانشاه و رشت به دبستان رفتم. اسم آخرین دبستانم در رشت، دبستان ادب بود. پس از آن به تهران آمدم و باز هم به دبیرستان ادب رفتم. به علت درگذشت مادرم، به اصفهان رفتم و در شبانه‌روزی کالج اصفهان ماندگار شدم. در آن زمان هم رضاشاه دستور داده بود اسم کالج ایرانی را از S. M. C به ادب تغییر دهند. در دوره دوم دبیرستان، پدرم دوباره به تهران منتقل شد و ما به تهران آمدم و من به دبیرستان زرتشتیها به نام فیروز بهرام رفتم. در دانشگاه دو سال اول را حقوق خواندم ولی چون نمی‌کشیدم به دانشکده ادبیات رفتم و زبان انگلیسی خواندم و به محض اینکه جنگ پایان یافت، کنفرانس صلح در پاریس تشکیل شد و من به عنوان خبرنگار مهر ایران به آنجا رفتم.

از دوره مدرسه روزنامه‌نگاری لندن و دیگر دوره‌های آموزش روزنامه‌نگاری که دیده‌اید، بگویید.

پس از سفر به پاریس به انگلستان رفتم و در مدرسه روزنامه‌نگاری لندن، نزدیک به دو سال دوره روزنامه‌نگاری را گذراندم. آن مدرسه رسمی نبود و مثل آموزشگاههای خصوصی بود و گران هم نبود و توانستم دوره را به اتمام برسانم و وقتی به استخدام شرکت نفت در آمدم، دو دوره روابط عمومی را در کلاس‌هایی که شرکت نفت تشکیل داده بود، دیدم.

در این دوره‌ها چه درسی می‌دادند؟

روابط عمومی و مدیریت.

کی ازدواج کردید و چند بچه دارید؟

سال ۱۳۳۲ ازدواج کردم و ۲ فرزند پسر و یک دختر دارم.

اشاره کردید ۱۳۲۰ فعالیت خود را شروع کردید، ولی در مجله راهنمای زندگی سال

۱۳۱۹ یک ترجمه برای کودکان داشته‌اید، پس با اجازه شما ما فعالیت‌تان را از ۱۳۱۹

حساب می‌کنیم.

پس اجازه بدهید، یکی دو تاریخ دیگر هم به شما بدهم. در سال ۱۳۱۱ من و دو همکلاسی دیگر یک روزنامه دیواری درست کردیم و به جای تشویق ما را دعوا کردند که عوض این کارها بروید درس‌تان را بخوانید. موضوع روزنامه‌مان جنگ چین و ژاپن بود. دیگری هم وقتی در کالج اصفهان بودیم، بچه‌های سیکل دوم یک مجله دست نویس درست کرده بودند و من هم چون علاقه داشتم، از آنها اجازه گرفتم تا مقاله‌ای در مجله آنها بنویسم. یک مقاله راجع به راه‌آهن ایران نوشتم، چون در آن زمان راه‌آهن تازه افتتاح شده بود و خیلی عجیب و غریب بود. بنابراین سابقه مطبوعاتی من به سال ۱۳۱۱ برمی‌گردد!

شما در مقدمه یکی از کتابهایتان اشاره کرده‌اید که «این کتاب را تقدیم می‌کنم به

هاشمی حائری که الفبای روزنامه‌نگاری را به من آموخت». آیا روزنامه‌نگاری را در

مهر ایران از هاشمی حائری آموختید یا در روزنامه طلوع؟

از مهر ایران. خودم ترجمه‌هایم را به دفتر مجله می‌بردم روزنامه که در مغازه‌ای در خیابان ثبت بود می‌بردم. یک روز ترجمه‌ام را بردم و گفتم: من اینها را ترجمه می‌کنم، خواهش می‌کنم یک حقوقی برای من در نظر بگیرید. آقای هاشمی حائری گفت: «در دانشگاه مهر ایران خیلی چیزها خواهی آموخت. شناسایی دنیا و اوضاع و احوال ایران و... و این بزرگترین پاداش برای توست، زیاد عجله نکن.»

از دوران همکاری با مهر ایران بیشتر بگویید؟

زیباترین دوران کاری من، همان مهر ایران است، چون به دنبال مطلب می‌رفتم، تفحص می‌کردم، چیزهای تاریک را پیدا می‌کردم و جوابم را می‌گرفتم و هر روز که مطلب چاپ می‌شد، دوباره آن را می‌خواندم و لذت می‌بردم. این را هم از هاشمی حائری یاد گرفته بودم که همیشه سرمقاله روزنامه را می‌نوشت و بعد از چاپ هم آن را می‌خواند. من همیشه دنبال این بودم که در کجا چه خبر است.

گویا با آسیای جوان هم همکاری داشته‌اید؟

بله، مطالب اجتماعی را بیشتر برای آسیای جوان تهیه و تنظیم می‌کردم.

از چه سالی تا چه سالی در مهر ایران بودید؟

از سال ۱۳۲۰ تا وقتی که مهر ایران تعطیل شد، حدود سال ۱۳۲۷. بعد که سردبیر خواندنیها شدم، باز هم برای مهر ایران مطلب می‌نوشتم، تا روزنامه طلوع تأسیس شد.

سردبیر مهر ایران هم شدید.

بله، پس از ده سال خبرنگاری، سردبیر روزنامه مهر ایران شدم. این ده سال شروع کار مطبوعاتی من، مصادف است با ۱۲ سال تاریخ مطبوعات ایران که بسیار حائز اهمیت است و من اسم آن را دوره بلبشو گذاشته‌ام.

از مطبوعات آن دوره بیشتر بگویید.

هر روزنامه، هر وقت می‌خواست منتشر می‌شد و یا هر وقت می‌خواست تعطیل می‌کرد، هر چه می‌خواستند می‌نوشتند، حمله می‌کردند، دفاع می‌کردند و... در دهه ۱۳۲۰ برای انتشار هر نشریه باید از وزارت فرهنگ (معارف سابق) امتیاز می‌گرفتند.

با چه شرایطی؟

وزارتخانه ابتدا از متقاضیان امتحان می‌گرفت و به آنهایی که قبول می‌شدند، مجوز انتشار نشریه می‌داد. در ضمن این امتحانات و صدور امتیاز، حوادث مختلفی هم به وجود می‌آمد.

یکی از آن حوادث را تعریف کنید.

مثلاً در یکی از امتحانات ورودی، یکی از متقاضیان با خود کتابی به جلسه امتحان برده بود

و سئوالات را از روی کتاب می نوشت. وقتی ممتحن به او اعتراض کرد گفته بود «یا پی کارت برو و یا همین جا دشنام های رکیک را نثار تو خواهم کرد» بیچاره فرهنگی پیر و سالخورده هم از ترس آبرویش چیزی به او نگفته بود. او قبول شد و امتیاز را گرفت. به همین دلیل به بسیاری از روزنامه های آن دوره ۱۲ ساله، روزی نامه می گفتند.

چرا روزی نامه؟

بعضی ها در مقاله ای به یک شخص حمله می کردند و در انتهای مقاله هم می نوشتند «ادامه دارد». در فاصله دو شماره می رفتند آن شخص را می دیدند و طلب «حق و حساب» می کردند. اگر موفق به دریافت چیزی می شدند، در شماره بعد می نوشتند تشابه اسمی بوده و اشتباه شده است و اگر هم نه، که ادامه می دادند.

البته همه نویسنده ها و روزنامه ها هم این طور نبودند، نویسنده های اصیل، پیرمردهایی بودند که قبل از شهریور ۲۰ هم در تهران روزنامه نویسی می کردند.

در دهه بیست چه گروه هایی به روزنامه نگاری روی آوردند؟

کسانی که برای تحصیل به خارج از کشور رفته بودند، به ایران برگشتند و در روزنامه ها مطلب می نوشتند، روزنامه نگاران قدیمی هم که با مسائل روز کشور آشنایی داشتند سرمقاله های روزنامه ها را می نوشتند و با یک نگاه به آن دوره مشخص می شود که روزنامه ها با یک الی سه نفر کادر، اداره می شدند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

روزنامه مهر ایران با چند نفر اداره می شد؟

در روزنامه مهر ایران، دوره ای که سیدعلی هاشمی حائری سردبیری آن را به عهده داشت، مدیر دیگری کارهای مالی روزنامه را انجام می داد. یک وکیل دادگستری هم به نام ابراهیم خواجه نوری که از تحصیلات خارج برگشته بود برای مجله مقاله می نوشت. از نیمه دوم دهه ۱۳۲۰، روزنامه ها سنگین تر و حزبی تر شدند. در همین دوران روزنامه کیهان از اطلاعات جلو افتاد.

از کیهان و چگونگی پیشی گرفتنش از اطلاعات بیشتر بگویید.

دکتر مصطفی مصباح زاده، چون هنوز به سن قانونی برای دریافت مجوز نشریه نرسیده بود، امتیاز روزنامه کیهان را به نام استاد عبدالرحمن فرامرزی گرفت. در سال اول صاحب امتیاز



● مسعود برزین و سیدفرید قاسمی

عبدالرحمن فرامرزی بود و دکتر مصباح‌زاده مدیر. در دانشکده حقوق هم تدریس می‌کرد. بعد از یکسال و اندی که سنش قانونی شد امتیاز به نام خودش تغییر کرد و مدیر و سردبیر استاد عبدالرحمن فرامرزی. البته این جابجایی از نظر مطبوعات و آشنایی با اوضاع بسیار صحیح بود. قلم سحرآمیز و کوبنده عبدالرحمن فرامرزی و شجاعتش زبانزد منتقدین اجتماعی بود و ایشان در سرمقاله‌های خود علیه دربار و افراد اطراف شاه و سوءاستفاده‌هایشان، مطالبی نوشت که در آن سر و صدای زیادی به پا کرد. تیراژ روزنامه‌ها در دهه ۲۰، بین ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ بود و از مرداد ۱۳۳۲، کم‌کم افزایش پیدا کرد. فروش روزنامه‌ها از محل تک فروشی تأمین می‌شد و روزنامه فروش‌ها روزنامه را زیر بغل می‌زدند و راه می‌رفتند و داد می‌زدند، کیهان، اطلاعات و... و چیزی به نام دکه روزنامه فروشی به یاد ندارم.

به دنبال مثال قبلی که از روزنامه کیهان زد، کیهان به طور کلی چند دوره را پشت سر گذاشته است: دهه ۲۰ و در اوضاع و احوال مغشوش آن دوره که سرمقاله‌های فرامرزی خیلی صدا می‌کرد. مرداد ۱۳۳۲ که فرم روزنامه تغییر کرد و با طرح دکتر مصباح‌زاده جنبه‌های اقتصادی روزنامه مورد توجه قرار گرفته بود، دوره سوم هم پس از انقلاب ۱۳۵۷.

در دهه بیست دستمزد نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات چه میزان بود؟

دستمزد نویسندگان بسیار کم بود. برای مثال در سالهای ۲۸ - ۱۳۲۷ که من سردبیر مهر ایران بودم، حقوقم فقط ۳۰۰ تومان بود؛ البته پرداخت دستمزد هم به دو گونه بود: یکی ماهانه، مثل حقوق من، دیگری براساس سطر، که با سطرشمار مطلب نویسنده را اندازه می‌گرفتند و بر همان اساس، دستمزدش را می‌پرداختند. در سال ۱۳۲۰ من برای روزنامه ایران ترجمه می‌کردم. ستونهای روزنامه ایران از بالا تا پایین نود سطر بود و دستمزد هر ستون برای این نود سطر، ۵ ریال بود.

از توقیف‌های آن دوره هم بگویید.

از سال ۱۳۳۲ به بعد دوبار روزنامه‌ها به طور دسته جمعی توقیف شدند. بار اول دستور توقیف توسط جهانگیر تفضلی که خود مدیر روزنامه بود صادر شد به بهانه اینکه تعداد روزنامه‌ها بیشتر از خواننده‌اش است و بهتر است تعدادی تعطیل شوند، بار دوم هم چون تعدادی از سفارتخانه‌ها، بعضی از مدیران و سردبیران مطبوعات را به میهمانی‌هایشان دعوت می‌کردند و در آنجا تبادل اطلاعات صورت می‌گرفت، و این دلیل تا حدی هم درست بود، اکثر مطبوعات را تعطیل کردند. ولی در عین حال برای کسانی که بیکار شده بودند، مبلغی بین هفت هزار تومان، حقوق یک خبرنگار معمولی، تا سیصد و پنجاه هزار تومان، برای صاحبان امتیاز و مدیران، پرداخت کردند.

اگر ممکن است دربارهٔ مشخصه‌های دههٔ بیست و اوایل دههٔ سی توضیح بیشتری بدهید.

در سالهای بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، بعضی نویسندگان، صبح در یک روزنامه دست راستی قلم می‌زدند و عصر در یک روزنامهٔ دست چپی، حقوق هم بصورت قراردادی پرداخت می‌شد.

ترجمه‌ها بیشتر از چه زبانی صورت می‌گرفت؟

ترجمه‌ها بیشتر از فرانسه به فارسی برگردانده می‌شد. چون تا آن هنگام هنوز زبان انگلیسی گسترش پیدا نکرده بود و به جز چند کالج در شهرهای بزرگ ایران مثل تهران، اصفهان، شیراز، تبریز، کرمان که انگلیسی تدریس می‌کردند، بقیهٔ مدارس همه زبان فرانسه را زبان رسمی می‌شناختند. از سال ۱۳۲۰ که انجمن ایران و انگلیس تأسیس شد، زبان انگلیسی هم رواج یافت. یادم می‌آید از یکی از مسئولین آن پرسیدم، شما چه علاقه‌ای دارید که زبان انگلیسی را گسترش

دهید؟ جواب داد «ما به الآن نگاه نمی‌کنیم، بلکه ۵۰ سال دیگر را می‌بینیم، یعنی حدود ۱۳۷۰ را، و می‌خواهیم با زبان انگلیسی و گسترش آن، در مقابل زبان روسی ایستادگی کنیم.» به غیر از این انجمن، که انگلیسی تدریس می‌کرد، سفارتخانه‌های انگلیس و آمریکا هم مجلات انگلیسی زبان خود را به دفاتر روزنامه‌ها می‌فرستادند تا از مقالاتشان استفاده کنند. نکته جالب اینجاست که غربی‌ها نه تنها در فرستادن مجلاتشان اصرار داشتند بلکه به همراه آن کلیشه هم می‌فرستادند. کلیشه‌های کاتوچویی که در روزنامه‌ها چاپ کنیم.

باتوق مطبوعاتی‌ها کجا بود؟

آن روزها کافه فردوسی، در خیابان استانبول، باتوق نویسندگان و روشنفکران بود، یا بعد از ظهرها در لابی هتل مرمر، که محل تجمع و تبادل نظر بود، اجتماع می‌کردیم.

وضع آگهی چگونه بود؟

آگهی‌های دولتی در مطبوعات بود. هر کابینه‌ای که می‌خواست روزنامه‌ای را حفظ کند، به آن آگهی و پول چاپ آگهی را هم می‌داد.

۱۳۸

گویا در برنامه‌های تشکل مطبوعاتی‌ها در دهه بیست شرکت داشته‌اید؟

در همان دوازده سال بلبشو از ۱۳۲۰، ما چند جلسه تشکیل دادیم با افرادی مثل علی‌اکبر کسمایی، جهانگیر افخمی و... و هر بار خانه یکی، محل تجمع مان بود، که بررسی کنیم چه کار بکنیم یا چه کار نباید بکنیم. ولی متأسفانه کارمان نتیجه‌ای نداد، در زمانی که تعداد احزاب سیاسی خیلی زیاد بود و افراد مختلفی وارد انجمن شدند وضع به جایی رسید که دولت هم در این کار دخالت‌هایی بکند، از ادامه منصرف شدیم و بعد از اینکه انجمن دوم تشکیل شد، من همه اسناد و مدارک را به آنها دادم ولی از سرنوشت آن دیگر خبری ندارم.

به چگونگی تأسیس سندیکا هم اشاره کنید.

سندیکا در دهه چهل بوجود آمد و من و خسرو شاهانی، پرویز آزادی و حسین رایتی با هم آن را تأسیس کردیم. دلایلی را که باعث بهم خوردن انجمن قبلی شده بود برشمردم و قرار شد برخلاف آن حرکت کنیم. کم‌کم از ۴ نفر به ۱۰ نفر رسیدیم و وقتی ۴۰ نفر شدیم، اولین مجمع عمومی را در پارک شهر تشکیل دادیم. اتفاقاً عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات فکر کرد این مجمع را ساواک ترتیب داده و در صفحه ماقبل آخر خود عکسی ۴ ستونی از جلسه مجمع

عمومی گذاشت و بسیار هم تجلیل کرد. متقابلاً دکتر مصباح‌زاده هم فکر کرد این کار ساواک است و گفت: «ما به آن اعتنایی نمی‌کنیم». ما هم بدون توجه به این عکس‌العمل‌ها، به کار خودمان ادامه می‌دادیم. پس از مدتی عباس مسعودی با ما بد شد و مصباح‌زاده طرفدار انجمن. کار تشکیلات اطلاعات هم به جایی رسید که چند تا از نویسندگان اطلاعات را اخراج کنند، ولی خوشبختانه این کار را نکردند.

از تفاوت‌ها و دوره‌های سندیکا در زمان حیات بگوئید.

سندیکا در چند سال اول فعالیت خود، جنبه صنفی داشت ولی آرام آرام جنبه سیاسی به خود گرفت، به این معنی که دسته چپی‌ها گروه بندی شدند و زمام امور را به دست گرفتند. تا این که زمان انقلاب اعلامیه می‌دادند و در همبستگی با انقلاب هم پیشگام بودند. دبیر انجمن در آن زمان آقای سفری بود که در تلویزیون هم مصاحبه کرد. انجمن در سالهای نخست، به دلیل کارهای فرهنگی که انجام می‌داد، مورد توجه نخست وزیر وقت، امیرعباس هویدا، بود روزی هویدا می‌خواست کاری برای سندیکای نویسندگان و خبرنگاران انجام دهد که تمامی اعضاء تصمیم گرفتند مسأله خرید خانه را مطرح کنند، هویدا هم دستور داد اراضی کوی نویسندگان را با قیمتی ارزان به نویسندگان واگذار کنند و این تنها استفاده مالی انجمن از دولت بود.

چرا سندیکا تشکیل شد.

اتفاقاً یک روز کسی پرسید که «حالا چرا به فکر تأسیس انجمن صنفی نویسندگان افتاده‌اید؟» گفتم: از بس که پول من و دیگر نویسندگان و خبرنگاران را مدیران خوردند و ندادند. پس از یک ماه کار کردن می‌گفتند: «به جای حقوق ۳۰۰ تومانی، فعلاً این ۲۰۰ تومان را بگیر تا بعد». یادم می‌آید در سال ۱۳۳۰ یا ۱۳۳۱ بود که مدیر خواندنی‌ها، علی اصغر امیرانی، پیغام داد «چون این ماه کم آورده‌ایم، باید حقوق‌ها را پایین بیاوریم» گفتم: پس حقوق خودتان چه می‌شود، آیا از پنج هزار تومان حقوق شما هم کم می‌شود؟ وقتی پیغام را به او دادند گفته بود: «به برزین بگوئید این به شما ربطی ندارد، اگر دلتان نمی‌خواهد، بروید» ما هم تصمیم گرفتیم به نسبت پولی که از حقوقمان کم می‌شد، کمتر کار کنیم، و چه لزومی داشت تا ساعت ۹ - ۸/۵ شب در دفتر مجله بمانیم؟ بعد همین آقای امیرانی دکتر هوشنگ عسکری یکی از سردبیرانش را، توسط بورس‌هایی که سفارتخانه‌ها برای مطبوعات درست می‌کردند، به فرانسه فرستاد و روزی از من پرسید: «تو فکر می‌کنی عسکری بعد از تحصیل دوباره به خواندنیها بومی‌گردد؟» جواب من مثبت بود ولی

امیرانی گفت: «خیلی نادان است اگر پس از این همه درس و تحصیل و موقعیت‌های تازه دوباره به دفتر مجله باز گردد».

اگر اجازه بفرمایید برگردیم به مهر ایران و اشاره‌ای به تاریخچه ایران و مهر ایران هم بفرمایید.

جریان روزنامه ایران و مهر ایران از این قرار است که زین العابدین رهنما مدیر روزنامه ایران، تبعید شد و برای چرخاندن روزنامه، عبدالمجید موقر انتخاب گردید. پس از بازگشت زین العابدین رهنما، مدیریت دوباره به پسر او، حمید رهنما سپرده شد و مجید موقر غیر از مجله مهر، روزنامه مهر ایران را هم منتشر می‌کرد. بنابراین من برای ایران هم مطلب می‌نوشتم و ترجمه می‌کردم.

بهرام بوشهری پور سردبیر غیر مستقیم روزنامه ایران بود و چون حمید رهنما فقط به عنوان پسر صاحب اصلی، مدیریت را به دست گرفته بود، چرخاندن روزنامه با بوشهری پور بود.

کارتان با خواندنیها را از کی شروع کردید؟

برای خواندنیها هر از گاهی مطلب می‌نوشتم، تا اینکه یک روز هاشمی حائری گفت: «آقای امیرانی تلفن کرده و کارت دارد». رفتم پیش امیرانی گفت: «امروز توی ویتترین مغازه، در حال روزنامه گذاشتن بودی که دیدمت» و به هاشمی گفته بود «برزین خیلی به درد ما می‌خورد، چون کمتر کسی این کارها را عار نمی‌داند و به دنبال کار می‌دود». به هاشمی گفتم: من پیشاهنگ بودم و این کارها را پیشاهنگ‌وار انجام می‌دهم. و بر سر این موضوع امیرانی مرا به خواندنیها دعوت کرد.

از چه سالی تا چه سالی در خواندنیها بودید؟

سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱.

در نیمه دوم دهه بیست هم همکاری داشتید؟

بله، تهیه مطلب سبب نزدیکی و چرخاندن مجله شد.

شما در مقام سردبیری، نشریات مهر ایران، خواندنیها و هند نوین را اداره می‌کردید.

چه سالهایی سردبیر هند نوین بودید؟



۱۴۱

بعد از خدمت نظام، به سفارت هند رفتم و شروع به کار ترجمه و به راه انداختن نشریه هفتگی هند نوین کردم. این مجله مطالبی راجع به کشور هند و ارتباط ایران و هند داشت که من ۷ سال اول تأسیس مجله، از ۱۳۳۱، سردبیر آن بودم.

پس از دیپلم در چه سالی وارد دانشگاه شدید؟

در اواخر دهه بیست چون برای گذران زندگی مجبور بودم کار کنم، به طور مرتب سر کلاس نمی رفتم و چون باید کار می کردم تا زندگی ام بگذرد هر روز با دوچرخه ابتدا به کلاس درس می رفتم، ظهر به روزنامه ایران یا مجله مهر ایران سر می زدم و ترجمه می کردم، با همان دوچرخه به مدرسه فیروز بهرام یا انوشیروان دادگر می رفتم و تدریس می کردم و دوباره به دانشگاه برمی گشتم، و یا به عنوان معلم سرخانه تدریس انگلیسی می کردم، به همین دلیل ادامه تحصیل به طور منظم امکان نداشت و هر کلاس را در دو یا سه سال می گذراندم.

به دوره تدریس اشاره کردید که در مدارس درس می دادید، اگر ممکن است تدریس روزنامه نگاری در دانشگاه تهران را هم توضیح دهید.

در دانشگاه تهران، کلاسهایی برای تدریس روزنامه نگاری دایر شده بود که آقای مرعشی بر آن

مدیریت می‌کرد ولی چون خودش مدیر روزنامه بود، وقتی برای تدریس نداشت، بلکه استاد جانشینی بود به جای استادانی که غایب می‌شدند؛ رضا امینی که در سفارت امریکا بود، درسهای اصلی این دوره را تدریس می‌کرد، همچنین فریدون پیرزاده هم یکی دیگر از مدرسین بود که مجله تحقیقات روزنامه‌نگاری را به راه انداخت، من هم چهار تا شش سال در این دوره‌ها تدریس روابط عمومی و روزنامه‌نگاری کردم.

آقای پرزین بسیاری از کارهای شما منحصر به فرد بوده است مثل پژوهش درباره مطبوعات گذشته و جاری، جمع‌آوری و تدوین فرهنگ اصطلاحات روزنامه‌نگاری فارسی، نگارش اوضاع مطبوعات ایران از ۲۳ - ۱۳۳۳ و ۵۳ - ۱۳۴۳، تجزیه و تحلیل آماری مطبوعات ایران، رساله‌ای که در مورد مطبوعات فرانسوی زبان نوشته‌اید، و رساله مطبوعات سال نخست انقلاب، تدریس روابط عمومی با عنوان یک روزنامه‌نگار و کارهای بسیار دیگر. می‌خواهیم بدانیم چگونه به این فعالیتها رسیدید و انگیزه اصلی‌تان چه بود؟

در یک کلمه عشق به نویسندگی بود که در من موج می‌زد و علاقه به مطبوعات. در کلاس درس روزنامه‌نگاری در لندن، استادی داشتیم که می‌گفت: «اگر واقعاً عاشق کار مطبوعات نیستید به دنبال آن نروید چون کاری است کم‌اجر؛ پول کمی به دستتان می‌رسد ولی علاقه شخصی و انگیزه، دو عاملی است که شما را ارضا خواهد کرد و حتی اگر مردم هم مرتب از شما انتقاد کنند، گوش نخواهید داد و به دنبال هدف خواهید رفت.»

من هم با این عشق به دنبال این کارها رفتم و باید بگویم بیشتر کتابهای من براساس تجربیاتم در پشت فرمان اتومبیل نوشته شد. تعداد زیادی فیش تهیه کرده و در داشبورد ماشین گذاشته بودم و از این خیابان به آن خیابان که می‌رفتم به آنها فکر می‌کردم و طرح کتاب‌ها را می‌ریختم. نتیجه عشق من پنج کتاب تحقیقاتی درباره مطبوعات به این ترتیب: سیری در مطبوعات ایران، مطبوعات ایران ۵۳ - ۱۳۴۳، تجزیه و تحلیل آماری مطبوعات ایران، اصطلاحات روزنامه‌نگاری فارسی، شناسنامه مطبوعات ایران که از این جمع کتاب تجزیه و تحلیل آماری مطبوعات ایران را وزارت ارشاد اسلامی منتشر کرد. درباره مطبوعات نخستین سال انقلاب هم یک کتاب تدوین کرده‌ام که هنوز به چاپ نرسیده است.

با این کتاب‌ها قاعدتاً باید از آرشو مطبوعاتی‌ام هم صحبت کنم. ولی چون مصاحبه به طول می‌انجامد از ذکر جزئیات آن خودداری می‌نمایم.

حالا چه کارهایی در دست دارید؟

هیچ کاری ندارم و خودم را خسته احساس می‌کنم.



مسعود برزویی
روایت دست‌نویس من

مسعود برزویی

۱۴۳

خستگی روحی یا جسمی و چرا؟

خستگی روحی، وقتی من از زندان بیرون آمدم، باید چیزی می‌نوشتم و یا ترجمه می‌کردم. بعد از یک ربع که نوشتم، از عصبانیت، در حال انفجار بودم، خودکاری که در دست داشتم را آنچنان پرتاب کردم که بر سقف علامت سیاهی به یادگار نقش بست. دو سه روز بعد دوباره سعی کردم بنویسم ولی نشد. فکر می‌کردم من که در عرض دو سال، دو کتاب تدوین می‌کردم، و کتاب شناسنامه مطبوعات ایران که جزو آخرین کارم بود را چگونه تدوین کردم - کاری که نتیجه پنجاه سال تلاش من بود - و سرانجام ناشر کلاهی بر سر من گذاشت، برایم غیرقابل تصور بود. و اگر از من هنوز چیزی به نام مقاومت باقی مانده، از دوره پیشاهنگی ام در کالج اصفهان متأثر است.

آیا مطبوعات امروز را می‌خوانید؟

فقط روزنامه ایران را می‌خوانم و گاهی اوقات هم نوروز را می‌بینم ولی برای اینکه اظهار نظری نکنم، قانع‌کننده نیستند و از مجلات ماهانه هم فقط بخارا قانع‌ام می‌کند.

با همان نگاه اجمالی که به روزنامه‌های امروز انداخته‌اید، چه وجوه اشتراک و افتراقی بین روزنامه‌های دیروز و امروز می‌بینید؟

اصلاً جواب این سؤال را نمی‌توانم بدهم، چون هرگز در این مورد فکر نکرده‌ام. ولی به طور کلی آرامش نسبی که در گذشته بود، امروز به چشم نمی‌خورد.

آیا ممکن است یکی از خاطرات خود را از سرآغاز دوره فعالیت‌های حرفه‌ایتان تعریف کنید؟

اوایل حکومت محمدرضا شاه بود که به ارتش توجه شایانی می‌شد و یکی از همین روزها، از خبرنگاران و روزنامه‌نگاران هم دعوت شد به تماشا بروند. پس از پایان نمایش نظامی، مطلب مفصلی در حدود چهار ستون نوشتم و چون مربوط به ارتش و شاه بود، کلمه اعلیحضرت در آن زیاد تکرار شده بود. متن‌ها را نوشتم و چون سردبیر روزنامه بودم، ناچار باید می‌ماندم تا آخرین نمونه آماده چاپ را هم ببینم. حدود ساعت ۱۱/۱۵ شب مطلب آماده شد، آن را خواندم و اجازه چاپ دادم او یک نمونه هم برای خودم برداشتم و با درشکه به طرف خانه حرکت کردم. شام خوردم و خوابیدم، حدود ساعت ۴/۵ صبح زنگ خانه را زدند، در را باز کردم دیدم یک پاسبان و یک شخصی گفتند «از طرف شهربانی احضار شده‌اید». در طول راه افسر نگهبان گفت: «این چه کاری است که کردی». تعجب کردم و او توضیح داد که «در گزارش از رژه نظامی، تمام کلمات اعلی حضرت، اعلی ضرت چاپ شده است و این توهین به مقام سلطنت است». دست کردم در جیبم و نسخه اصلی را در آوردم و نشان دادم و قرار شد به دنبال مسببین ماجرا بگردند. یادم می‌آید حدود ۴۰۰۰ نسخه روزنامه مهر ایران را ریختند در کوچه و روی آن بنزین ریختند و آتش زدند و پس از تحقیقات هم مشخص شد در چاپخانه یک نفر توده‌ای بوده که این کار را کرده است.

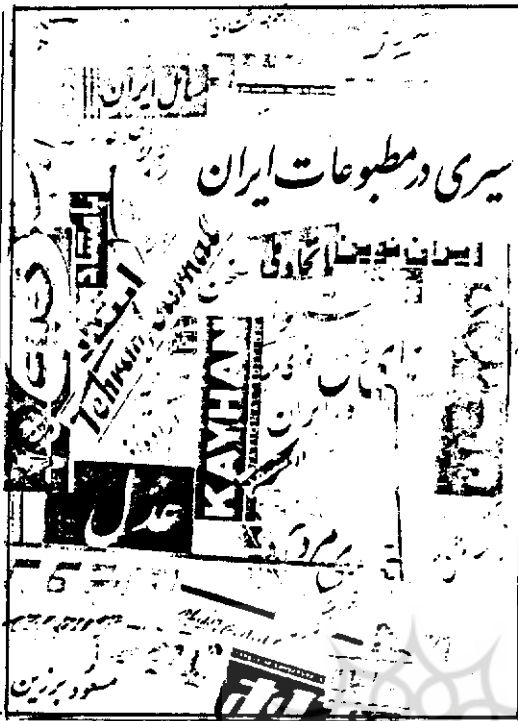
۱۴۴

چه سالی این اتفاق افتاد؟

حدود سال ۲۱ یا ۲۲.

آیا دبیرستان فیروز بهرام در پرورش مطبوعاتی‌ها تأثیری داشت، یا کسانی مثل شما و دیگران خودتان میل به سوی مطبوعات داشتید؟

در آن زمان دبیرستان درجه یک، کالج بود ولی آنهایی که توانایی رفتن به آنجا را نداشتند و یا نمی‌خواستند مدرسه غیر ایرانی بروند، به فیروز بهرام می‌آمدند و این مدرسه از نظر اخلاق و رفتار در بین مدارس نمونه بود. مسأله‌ای که برای خودم در سالهای تحصیل پیش آمد نمونه بارز این مدعاست: در مدرسه، سه چهار روز اوقاتم تلخ بود که ناگهان مدیر مدرسه که هندی تبار بود،



مرا صد ازد و گفت «بیا بالا کارت دارم». رفتم و گفتم «تو از کالج اصفهان آمده‌ای و پسر شیطانی هم هستی، چرا سه چهار روز است زنگهای تفریح حرکتی از تو نمی‌بینم، آیا مشکلی پیدا کرده‌ای؟» گفتم: تشکر می‌کنم که اینقدر به دانش‌آموزان توجه دارید. اصرار کرد که مشکلم را بگویم با خجالت گفتم: از پدرم، خرجی خواسته‌ام نداد و گفت: «خودت باید کار کنی» و من نمی‌دانم در کلاس دوازدهم چه کاری باید بکنم. حرفهایم را شنید و گفت: «فردا ظهر بیا دفتر من». فردا ظهر به دفتر مدیر رفتم و گفتم: «من از معلم‌هایت تحقیق کرده‌ام و معلم انگلیسی‌ات گفته تو در کالج اصفهان انگلیسی را خوب یاد گرفته‌ای و می‌توانی سر کلاس او نروی، به جایش در همان ساعت به کلاس هفتم مدرسه برو و انگلیسی درس بده و حقوق ماه اولت هم دوازده تومان و نیم خواهد بود».

این گونه توجهات مسئولان، آن مدرسه را در بین مدارس تهران ممتاز کرده بود و طبقات نسبتاً بالای دانش‌آموزان و بهترین آموزگاران از مزایای دبیرستان فیروز بهرام بود. در ضمن فیروز بهرام یک دبستان هم داشت که پسر کوچک رضاشاه با ماشین تا دم در مدرسه آورده می‌شد و وقتی وارد مدرسه می‌شد احترام و محبت و سخت‌گیری معلمان به او مثل بقیه دانش‌آموزان بود.

آیا شما با محرر معلی خان برخورداری داشته‌اید؟
خیر، هیچگاه برخورداری با او نداشته‌ام.

آیا شکل‌گیری کیهان و اطلاعات را ناشی از اندیشه‌های عباس مسعودی و دکتر مصباح‌زاده می‌دانید، یا به نوعی حمایت دولتی را سبب شکل‌گیری می‌پندارید؟
فکر نمی‌کنم دولت برای ایجاد و شکل‌گیری هر دو روزنامه کیهان و اطلاعات اقداماتی کرده باشد، بلکه کوشش و پشت کار مدیر هر دو سبب تأسیس و حمایت هر دو نشریه شده است. تنها تفاوت این است که دکتر مصباح‌زاده تحصیل‌کرده و استاد دانشگاه بود ولی عباس مسعودی با سواد معمولی ولی پشت کار و ابتکار، نشریه خود را به آن درجات رسانید و او هم مثل میرانی که برای توزیع مجله‌اش بلیت بخت آزمایی درست کرده بود و با دو چرخه به دنبال کار و زندگی می‌رفت، با همت خود نشریه‌اش را ماندگار کرد.

آیا نکته‌ای مانده است که بخواهید گوشزد کنید؟

تاریخ مملکت را همین روزنامه‌ها و مجلات پی‌ریزی می‌کنند و تاریخ هم، هیچ‌گاه در زمانی که در آن زندگی می‌کنیم، به رشته تحریر در نمی‌آید، چون ممکن است حبّ و بغض‌ها در آن منعکس شود. ولی همه چیز باید ثبت شود تا مجموعه‌هایی تشکیل گردد که بعد از یک یا دو نسل بتوان آن را تاریخ مطبوعات ایران نامید، تا جزئی از تاریخ صحیح مملکت مان گردد.

از اینکه وقت خود را در اختیارمان قرار دادید سپاسگزارم.

انتشارات دستان منتشر کرده است:

- ۱ - قطر / احمد فرامرزی / ویراستار حسن فرامرزی
 - ۲ - خاطرات استاد عبدالرحمن فرامرزی / بکوشش حسن فرامرزی
 - ۳ - استاد فرامرزی و قضیه فلسطین / گردآوری حسن فرامرزی
 - ۴ - استاد فرامرزی و قضیه آذربایجان / بکوشش: حسن فرامرزی
- انتشارات دستان - خیابان کریمخان زند - خیابان ایرانشهر - خیابان آذرشهر -
فریدون شهر - پلاک ۲۳



● مسعود برزین و خواهر لعل تهور (۱۳۳۸)



● مسعود برزین با ایندیرا گاندی نخست وزیر هند (۱۳۳۸)